

بررسی تطبیقی اصول حکمرانی از منظر ماکیاولی و تنسر

هادی کارگرفرد^۱

قربانعلی گنجی^۲

مسعود مطلبی^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۳۰

چکیده

حکمرانی مجموعه‌ای از سنت‌ها و سازمان‌هایی است که حکومت‌کنندگان در در چارچوب آن‌ها ایفای نقش می‌کنند. همچنین روشی است جهت اعمال قدرت در سازمان‌ها و نهادهای مختلف، که یکی از اصول آن، اندرزنامه یا سیاستنامه نویسی است که به واسطه‌ی سیاستنامه نویسی شیوه‌های حفظ اقتدار و مشروعیت قدرت سیاسی تبیین و ارائه می‌شود لذا در آن نگاه ویژه-ای به اداره و تنظیم امور و رابطه میان شهروندان و حکومت‌کنندگان شده است. در واقع اندرزنامه‌های سیاسی به نحوه کارکرد نظام‌های سیاسی و تأثیر عوامل موجود در تولید و توزیع قدرت سیاسی می‌پردازند و این‌که بهترین روش حفظ قدرت کدام است. این پژوهش در پاسخ به این سوال اصلی است که «هدف سیاستنامه‌های مرتبط با اصول حکمرانی از منظر اندیشه سیاسی ماکیاولی و تنسر چیست؟» در این راستا، برای انجام تحقیق از روش کیفی توصیفی-تحلیلی و برای گردآوری داده‌ها از کتاب‌ها، مقالات، و مجلات استفاده شده است. براساس یافته‌های پژوهش در اندیشه تنسر، تعدیل دین و سیاست در روابط بین افراد جامعه و حاکم، و افراط و حمایت از حکومت اقتدارگرا همواره کانون توجه ماکیاولی بوده است از این رو هدف تنسر و ماکیاولی در سیاست نامه‌های مرتبط با حکمرانی، ارائه ایده رفتاری مناسب در بدست آوردن و زنده نگه داشتن اقتدار بالا توسط حکومت و حاکمیت بود.

کلمات کلیدی: حکمرانی؛ اندیشه سیاسی، سیاست نامه نویسی، تنسر، ماکیاولی.

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد آزاد شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزاد شهر، ایران

Hadi.kargarfard348@gmail.com

^۲ گروه علوم سیاسی، واحد آزاد شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزاد شهر، ایران mmph2006@gmail.com

^۳ گروه علوم سیاسی، واحد آزاد شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزاد شهر، ایران

حکومت و حکومت داری یکی از مفاهیم مهم در مباحث فلسفی در اندیشه سیاسی اندیشمندان و فلاسفه از گذشته تا کنون بوده است. اینکه مهمترین نوع حکومت چه نوع حکومتی است و هدف از تشکیل حکومت ها چه بوده است و حدود اختیارات و تکالیف آن در جامعه چه باید باشد سوالاتی بوده که فلاسفه سیاسی و اجتماعی سعی در پاسخگویی به آن‌ها را در طول قرون متمادی در شرق و غرب کرده اند. اما اندیشمندان و نظریه پردازان نوانستند در مورد برجسته‌ترین نوع حکومت و حکومت داری به اجماع برسند. این تنوع و غالباً تضاد فکری در باب حکومت داری شاید ریشه در ذات خلقت انسانی، شرایط اجتماعی، زمانی، مکانی و همچنین جهان در حال تحول داشته باشد. اما هرچه که علت یا علل اصلی این ناهمسانی و ناسازگاری افکار متفکرین سیاسی در باب حکومت و مملکت داری باشد یک عامل را نمی‌توان نادیده گرفت و آن مکانی است که اندیشمند سیاسی در آن پرورش یافته و آموخته‌های خویش را از آن دریافت نموده است (رجب زاده، ۱۳۷۳: ۷۱). هر یک از اندیشمندان سیاسی با توجه به مشکلاتی که جامعه او با آن مواجه است سعی خواهد کرد که راه حل برون رفت از این مشکلات را با توجه به شرایط موجود ارائه نموده و نظام اجتماعی- سیاسی مطلوب را ترسیم نماید. از این حیث در این پژوهش سعی شده است که به رویکرد ماکیاوولی و تنسر پرداخته شود. تنسر در دوره سلطنت اردشیر بابکان در پاسخ به گشنسب پادشاه طبرستان، گیلان و دیلمان که با اقدامات اجتماعی سیاسی اردشیر بابکان مخالفت می‌ورزید نامه‌ای نگاشت تا از رویارویی او با اردشیر بابکان جلوگیری شده و ثبات و اقتدار ملی حفظ گردد (شریف، ۱۳۷۵: ۳۴). ماکیاوولی در کتاب شه‌ریار بر این هدف بود که حفظ و تداوم قدرت در دستان مدیچی سبب اتحاد و یکپارچگی در این سرزمین و از فروپاشی بیشتر آن جلوگیری گردد. ماکیاوولی در اندرز نامه خود به مدیچی، رویکردی واقع‌گرایانه را نسبت به سیاست معرفی نمود و از این رو او را پایه گذار مکتب واقع‌گرایانه مدرن در سیاست می‌شناسند.

با توجه به شباهت‌های شرایط سیاسی و اجتماعی در زمان نگاشتن اندرز نامه‌های تنسر و ماکیاوولی این دو اندرزنامه در باب حکومت و مملکت داری مورد واکاوی، تجسس و تفحص به صورت مقایسه‌ای قرار گرفته تا فهمیده شود که آیا وجوهات مشترک و افتراق بین اندیشه سیاسی این دو متفکر وجود دارد یا خیر. با توجه به اینکه اندیشه‌های سیاسی ارائه شده در هر دو اندرز نامه بسیار گسترده بوده و موضوعات بسیار متنوع و متفاوتی در باب حکومت و مملکت داری مورد بحث و نقادی قرار گرفته که انسجام بخشی و سرانجام مقایسه دو تفکر را با مشکل مواجه خواهد نمود لذا گستره این پژوهش به مفاهیمی همچون قدرت، عدالت، دین، و اخلاق که هسته مرکزی در مکتوبات سیاسی شرق و غرب را تشکیل می‌دهد، محدود می‌گردد. بنابراین مهمترین هدف این

تحقیق بررسی مقایسه ای مضمون و دورنمایه «نامه» تنسر و «شهریار» ماکیاولی می‌باشد. با این امید که بتوان به خطوط کلی اندیشه سیاسی در باب حکومت و مملکت داری در بین دو نماینده فکری اندیشه سیاسی در شرق و غرب، جهت حفظ و تحکیم قدرت سیاسی آشنایی بیشتر یافت.

۱. مبانی نظری

۱-۱. مفهوم حکمرانی

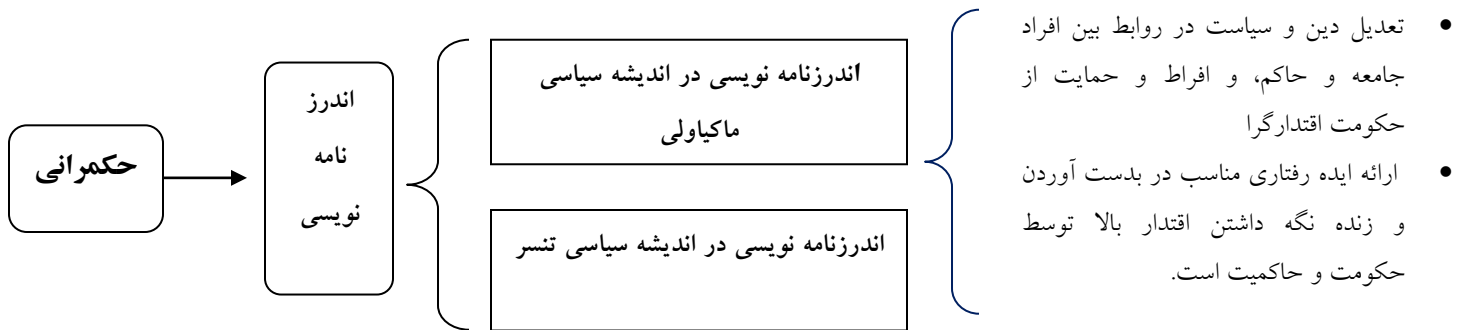
در علوم انسانی تعاریف متفاوتی از حکمرانی ارائه شده است. از نظر واژه‌شناسی، حکمرانی به واژه یونانی، به معنی هدایت کردن یا اداره کردن اطلاق می‌شود و عده‌ی دیگر از آن در رابطه با چگونگی طراحی نظام حکومت بهره گرفتند. این اصطلاح یونانی ریشه لغت Gubnare در لاتین قرون وسطی بود که بر همان مفاهیم هدایت کردن، قانونگذاری، حکمروایی کردن یا راندن و راهبری دلالت می‌کند (ابطحی همکاران، ۳۳: ۱۳۹۷). عده‌ای معتقدند حکمرانی یعنی فرایندی که طی آن جامعه به توسعه و رفع تعارضات در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌پردازد. موسسات و سازمان‌های بین‌المللی توسعه بر این باورند که حکمرانی به مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و کارکردها اطلاق می‌شود که بوسیله سه ارزش مهم کلیدی تحت عنوان پاسخگویی مسئولین، شفافیت در عملکرد و همچنین مشارکت شهروندان در سیاستگذاری عمومی تعیین می‌گردد (دباغ و نفری، ۴: ۱۳۸۸). امروزه حکومت داری به معنی فرایندی است که به واسطه آن مؤسسات دولتی به اداره امور عمومی می‌پردازند، منابع عمومی را مدیریت کرده و از حقوق افراد جامعه حمایت می‌کنند. مشارکت، قانون مداری، شفافیت، پاسخگویی، توجه به خرد جمعی، اثربخشی و کارایی، مسئولیت مالی، برابری، دیدگاه راهبردی و اصلاح مدیریت دولتی مجموعه ویژگی‌های حکومت داری خوب را تشکیل می‌دهند. ظهور مفاهیمی از جمله حکومت داری خوب، بیانگر نقش در حال تغییر حکومت‌ها در اداره جوامع و تغییر نگرش نسبت به کارکرد حکومت در جهان امروز است (گرچی، ۱۰۹: ۱۳۹۶). حکمرانی اصطلاحی است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ رایج شد و معمولاً مشابه با دولت و به جای آن مورد نقد قرار گرفته است. زمانی که دولت در نظر شهروندان به عنوان نهادی مستقل مطرح می‌شود (به جای اینکه یک فرایند باشد)، نیاز به حکمرانی به عنوان مفهومی جدای از دولت خود را آشکار می‌کند (صنایی و رضوانی ۲۳: ۱۳۸۱). حکمرانی «عمل و یا روش حکم‌راندن و همچنین اداره یا وظیفه حکم‌راندن است از طرفی به معنی حکم‌فرمایی یا کنترل کردن با استفاده از اختیار و همچنین بودن در حکومت است» (هداوند، ۵۳: ۱۳۸۴). بر این اساس حکمرانی مستلزم تعامل میان ساختار، فرآیند و سنت است که بر اعمال و رابطه قدرت در

مجموعه‌های نهادی و اجتماعی دلالت دارد و مفاهیم هدایت، کنترل و تنظیم فعالیت‌ها در جهت منافع مردم یا همه شهروندان، رای دهندگان و کارکنان مستتر است (Plumpter, 1999: 3). می‌توان گفت جوهره حکمرانی به روابط اجزای درون حکومت و بخش‌های غیر حکومتی اشاره دارد (Kaufmann, 2010: 4).

۲-۲. اندرزنامه نویسی

اندرزنامه‌های سیاسی یکی از اثرهایی است که در باب سیاست و اندیشه‌های سیاسی، به منظور رفتار مناسب در زندگی سیاسی و اثرگذاری بر رفتار سیاسی دارندگان قدرت نگاشته شده است. در این نمونه آثار، راه‌های حفظ اقتدار و مشروعیت قدرت سیاسی تبیین می‌شود و از طرفی آنچه به ضعف یا نابودی قدرت می‌انجامد ذیل موانع و آفات قدرت سیاسی به فرمانروا گوشزد می‌شود تا قدرت وی در پیشگاه مردم از مقبولیت بیشتری برخوردار شود و بتوان آن را توجیه نمود؛ از این منظر محور مباحث اندرزنامه‌نویسان سیاسی قدرت پادشاه یا حاکم و حفظ و تثبیت آن است. آن‌ها تفسیرها و برداشتهای خویش را بر قواعدی همچون، پیوند دین و سیاست، دین و اخلاق، و توصیه‌ها و تجارب پیشینیان قرار می‌دادند (یوسفی‌راد، ۱۳۸۳: ۱۲۳). اندرزنامه‌های سیاسی واجد ویژگی‌های مشترک روش‌شناختی و محتوایی می‌باشد که عبارتند از: محافظه‌کاری، واقع‌گرایی، تجربه‌گرایی و اختصاص نداشتن به گروه یا افراد خاصی است.

اهداف اندرزنامه‌ها بیان چگونگی رفتار مناسب در به دست آوردن و حفظ قدرت است. اندرزنامه‌های سیاسی به چگونگی نقش کارکرد نظام سیاسی و تأثیر دلایل حاضر در خلق و توزیع قدرت سیاسی می‌پردازند و این‌که بهترین روش حفظ و نگاه داشت قدرت کدام است. به همین دلیل در مقابل فلسفه‌های سیاسی که رهیافتی آرمانی دارند یا شریعت‌نامه‌ها که رهیافتی قانونی بر آن‌ها حاکم است اندرزنامه‌ها با رهیافت قدرت به توصیه‌هایی برای کسب و حفظ قدرت می‌پردازند (فیرحی، ۲۷: ۱۳۷۸). بنابراین دال مرکزی تفسیر سیاست نامه نویسان، قدرت فرمانروا است. آنچه اندرزنامه نویسان شرق و غرب را در روش خود از دیگران متمایز می‌کرد، توجیه واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی زمانه و تجربه گذشتگان بود. از این رو مدل مفهومی پژوهش بر مبنای سیاست اندرزنامه نویسی که یکی از اصول حکمرانی است به شرح ذیل است:



۲. اندرزنامه نویسی در اندیشه سیاسی ماکیاولی

فلاسفه و اندیشمندان تعبیر و تفاسیر متعدد و متنوعی از اندیشه‌های ماکیاولی دارند. وی با جدا شدن از منطق اخلاقی سیاستنامه‌نویسی، بنیان جدیدی برای سردمداران سیاست به وجود آورد که شروع دورانی جدیدی در تاریخ اندیشه سیاسی است. وی معنی از قدرت سیاسی رواج داد که با ملزومات زمان تطابق داشت؛ الزاماتی که با «منطق» از یکسوی و «اخلاق سنتی» از دیگرسوی باهم سنخیتی نداشت. از این منظر، ماکیاولی عامل گذار فلسفه سیاسی کلاسیک به اندیشه سیاسی جدید و در جرگه‌ی «نظریه‌پردازان سیاسی» به شمار آورد؛ زیرا نخستین کسی بود که بر پایه روش‌های تجربی و تاریخی به بررسی سیاست پرداخت و با گسست از سنت فکری اسکولاستیکی حاکم و در امتداد اندیشه‌های سیاسی مطرح شده در دوران رنسانس، پدیده‌هایی چون دولت، حکومت و قدرت سیاسی را به عنوان پدیده‌هایی طبیعی که برآمده از کشاکش نیروهای اجتماعی است و ماندگاری یا از میان رفتن آن‌ها نیز به این عوامل بستگی دارد، (اشرف نظری، ۲۰۱۳: ۹۵) مرکز توجه خود قرار داد.

۲-۲. قدرت و سیاست

از دید لئو اشتراوس، نیکولو ماکیاولی نخستین اندیشمندی است که گونه‌ای «سیاست قدرت» را که راهبردش تنها ملاحظات و مصلحت‌های سیاسی است و از هر ابزاری - چه خوب و چه بد - برای رسیدن به هدف‌ها بهره می‌گیرد، مطرح می‌کند. (اشتراوس، ۱۳۷۰: ۳۰۴-۲۶۴). سیاست به معنی «هنر تحقق ممکن‌ها» و یا «هنر تحقق ناممکن‌ها» جلوگیری می‌شود و محافظه کاران، اصلاح‌طلبان و انقلابیون هر یک به سهم خویش از او و از نظریه سیاسی او بهره می‌برند. اگر من

بخواهم در یک جمله چکیده نظریه سیاسی ماکیاولی را که او بویژه در شهریار و گفتارها مورد ژرف اندیشی و تأمل قرار می دهد فرموله کنم، آن جمله چنین خواهد بود: نزد ماکیاولی سیاست یعنی اینکه: «چطور قدرت را بدست می آوریم؟ چگونه قدرت را حفظ می کنیم؟ و در چه صورتی قدرت را از دست می دهیم؟». مسئله کسب و حفظ قدرت از زمان ماکیاولی بدین سو، به مسئله مرکزی و بنیادین سیاست تبدیل گشته است. و در این راه امکانات واقعی تحول «امر ممکن» به «امر واقع» مورد تأمل و تعمق قرار می گیرد. دانش با سیاست نزد ماکیاولی گره محکمی خورده است که هرگز نمی توان آن را بازکرد.

نظریه سیاسی او تلاشی است در راه شناخت دگرگونی های ژرف رخ داده در ایتالیای آن زمان و یافتن پاسخی برای پایان دادن به بی نظمی های سیاسی سایه افکن بر آن. به سخن دیگر، می توان خط سیر فکری او را در راستای پی ریزی گونه ای اقتدار سیاسی واحد - به عنوان تنها راه برون رفت از آشفتگی های سیاسی - پی گرفت. اندیشه سیاسی ماکیاول و به ویژه تفسیر تازه وی از قدرت، «محتوای خود را از جهان سیاسی که وی آن را تجربه کرده و در آن زیسته، یعنی جهان بی ثبات، قطعه قطعه، پُردسیسه و پر توهمی - که در آن، بینندگان چه بسیارند و دریابندگان چه اندک - به دست می آورد» (کلگ، ۱۳۷۹: ۹۵-۹۴). برتراند راسل با اشاره به این وضع می نویسد: «یک چنین راستگویی فلسفی را در بیان نادرستی های جهان سیاست فقط از یک دانشمند سیاسی که در ایتالیای دوره رنسانس می زیسته است، می شود انتظار داشت. فلسفه او پایه علمی دارد و بر تجربیات و شواهد عینی استوار است. بیشتر تنقیدهایی که از مطالب رساله شهریار شده، ناشی از خشم مزورانی است که عملاً بر مبنای تعلیمات ماکیاول کار می کنند، ولی از اقرار به کیفیت اعمال خود نفرت دارند» (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۹: ۳۱۶-۳۱۵).

ماکیاولی بر پایه تجربیات سیاسی خود، برآن بود که قدرت سیاسی همه چیز هست؛ اما پدیده ای وابسته به جایگاه پاپ نیست. از دید او قائل شدن به منشأ اسقف - پاپی برای قدرت سیاسی، پرداخته تخیل است نه اندیشه سیاسی. او در فصل پانزدهم «شهریار» می نویسد: «مرا سر آن است که سخنی سودمند از بهر آن کس که گوش شنوا دارد، پیشکشم و برآنم که به جای خیال - پردازی، می باید به واقعیت روی کرد. بسیاری کسان در باب جمهوری ها و پادشاهی ها خیالپردازی کرده اند که هرگز در کار خود موفق نبوده اند. شکاف میان زندگی واقعی و آرمانی چنان است که هرگاه کسی واقعیت را به آرمان بفروشد، به جای پایستن، راه نابودی خویش را در پیش می گیرد. هر که بخواهد در همه حال پرهیزگار باشد، در میان این همه ناپرهیزگاری سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت. از این رو شهریاری که بخواهد شهریاری را از کف نهد، می باید شیوه های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هر جا که نیاز باشد، به کار بندد» (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۷۹-۷۸).

ماکیاولی با بیان این اصل که انسان در سرشت خود به بدی بیشتر از خوبی گرایش دارد، از مبانی انسان‌شناختی همه فیلسوفانی که با سخاوت بر سرشت نیک انسان تأکید و آرمانشهر خود را بر پایه اخلاق استوار می‌کردند، دور می‌شود و به تحدید حدود قلمروی می‌پردازد که فلسفه سیاسی واقع‌گرا، یعنی استوار بر حقیقت منطق رابطه نیروها، بر روی آن بنیادگذاری خواهد شد (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۵۰۰). از این رو ماکیاول با طرح نگرش «واقع‌گرایی سیاسی»، محور فرایندهای سیاسی را دستیابی به قدرت سیاسی می‌داند و بر این باور است که دوران بحث از سیاست‌های آرمانی و جستجوی آرمان‌هایی همچون فضیلت و سعادت از راه قدرت که با گونه‌ای خیالپردازی همراه است، به سر آمده است. او با رد نگرش‌های «یوتوپایی» می‌نویسد: «اینکه ما چگونه زندگی می‌کنیم، با اینکه چگونه باید زندگی کنیم، فرق دارد و کسی که به جای مطالعه هر آنچه هست، هر آنچه را که باید باشد مطالعه کند، به جای حفظ خویش، به هلاکت خویش کمک کرده است» (بلوم، ۱۳۷۳: ۴۱۱). اخلاقی که از دید ماکیاول بر شالوده ناستوار توهم فضیلت و سعادت برآمده است، هرگز در قلمرو سیاست کارساز نیست و درست به همین دلیل است که شهریاری که به زور تکیه نکند، همواره ناکام است.

در حقیقت او با جداساختن سیاست از دیگر حوزه‌ها و طرح مسئله قدرت به عنوان یک پدیده مستقل، زمینه گذار از فلسفه سیاسی به اندیشه سیاسی را فراهم آورد؛ به این معنا که ماکیاول برخلاف پیشینیان خود، ایستاری فلسفی یا اخلاقی نداشت که در آن به هدف‌های حکومت و ابزارهای مناسب برای دستیابی به آن یا چگونگی برپا کردن کامل‌ترین گونه حکومت بپردازد. به‌گمان وی، قدرت واقعیت انکارناپذیر زندگی سیاسی است و از آن کسانی می‌شود که در به کار بردن آن، مهارت و قاطعیت دارند و تنها گناه فرمانروا در این زمینه، سستی است. ماکیاول در کتاب «گفتارها» می‌نویسد: «سیاست را نباید به عنوان جزئی از اخلاق یا چیزی پیوسته به اخلاق انگاشت، بلکه باید همچون علمی مستقل درباره قوانین حاکم بر قدرت و ارتباط قدرت با سیاست مطالعه کرد» (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۱۶). سبب این امر آن است که ماکیاولی به خلاف قدما، حسن و قبح را ذاتی اعمال نمی‌داند؛ در سیاست که قلمرو رابطه نیروها و تابع منطق آنهاست، هر عملی با توجه به شرایط زمان و مکان و رابطه نیروها، می‌تواند «اثر» یا «آثاری» متفاوت و حتی متعارض داشته باشد. هر عملی در شرایط زمان و مکان خاصی که ماکیاولی از آن به فرصت تعبیر می‌کند، انجام می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۴۹۰).

ماکیاولی نظریه قدرت را در رابطه با اعمال آن از جانب دولت طرح می‌کند و هر بار از قدرت سخن می‌گوید، مقصودش اعمال قدرت به وسیله دولت است. به عبارت دیگر قدرت، قلمرویی است که در آن قدرت کسانی که بر مردم حکومت می‌کنند اعمال می‌شود. به این ترتیب

می‌توان گفت که دولت، یعنی مبدل شدن قدرت به صورت یک نهاد، به منظور حفظ آن. از این رو، هر قدرتی فقط هنگامی مشروع است که ثابت داشته باشد. و بنابر عقاید ماکیاوولی، وظیفه دولت آن است که مراقب تعادل اعضای پیکر سیاسی باشد. زیرا با آنکه قدرت، برای استقرار مشروعیت و تداوم حاکمیت فرد، از دستگاه دولت استفاده می‌کند، ولی همواره باید تغییراتی را که ممکن است در قلمروی سیاسی پدید آید ارزیابی نماید تا بتواند از پدیدارهایی که حیات و بقای قدرت دولت را تهدید می‌کنند آگاه شود. بنابراین به نظر ماکیاوولی، دولت پیش از هر چیز نهادی است، حقوقی، یعنی نظامی است قانونی. در این نهاد حقوقی اعمال قدرت سیاسی، به واسطه‌ی قوانین انجام می‌گیرد؛ در نتیجه رابطه نزدیک قدرت با قانون هر اقدام سیاسی به عنوان اقدام قانونی شمرده می‌شود. ماکیاوولی معتقد است؛ که دین از هر وسیله دیگری در ایجاد وحدت و تامین اطاعت برای حاکم بهتر است، بنابراین، حاکم یا شهریار باید برای استمرار قدرت خود، خود را متدین جلوه دهد. اما دین باید تابع قدرت شهریار باشد و در مواقع ضروری حاکم یا شهریار را مجاز می‌داند که برای حفظ قدرت، هر عمل خلاف دین را انجام دهد. اساسا شهریار، برای رسیدن به قدرت و حفظ آن، شهریار مجاز است از تمام شیوه‌ها و ابزارهای ممکن (دروغ و فریب، تقلب و تزویر، زور و سرکوب، جنایت و تبهکاری، پیمان شکنی و نقض عهد و...) استفاده کند، مشروط به اینکه تمام این رفتار ناشایست را پنهانی و سری انجام دهد. در نگاه ماکیاوولی از قدرت، قدرت تمام کمال در اختیار حاکم است و مردم باید از شهریار اطاعت کنند و شهریار از هرگونه قانون مستثنی است (ماکیاوولی، ۱۳۷۵: ۷۷-۷۸).

۲-۳. دین

ویژگی مهم جریان اندرزنانه نویسی غرب، رویکرد عملی به حوزه سیاست و نظریه‌پردازی مبتنی بر واقعیت‌های ساختار سیاسی و روابط و مناسبات سیاسی جامعه است. به همین جهت سیاست‌نامه‌ها به نوعی بیان‌گر ساختار قدرت، شیوه‌های حکومت، سازمان اداری، طبقات اجتماعی و آداب و رسوم روزگار خود می‌باشند. سیاست‌نامه نویسان با نظر به حیات سیاسی جوامع و فراز و فرود دولت‌ها و پادشاهان، مطالعاتشان از نوعی «واقع بینی»، برخاسته از تجربه برخوردار است (مقدم، ۲۶: ۱۳۹۳). ماکیاوولی بر این عقیده است که دین باید در دولت منصب مهمی داشته باشد به دلیل اینکه تحت عنوان پلی عمل می‌کند که ارکان و طبقات اجتماعی را سفت و محکم به همدیگر وصل می‌کند (راسل، ۲۸: ۱۳۴۰). اندیشه نیکولو ماکیاوولی در ابداع نظریه دولت مدرن جدید، از جنبه‌های زیادی پاسخی به روند متناقض در مرکز رشد و گسترش سرمایه‌داری ایتالیا است. علاوه بر این، باید از هومان‌یست دروه نوزایی یاد کرد. هومان‌یست‌ها یا انسان‌گرایان با بورژوازی‌ها برعلیه اشراف و کلیسا متحد شدند و از همین عصر اتحاد ثروت و اندیشه که خصیصه‌ی برجسته‌ی عصر نوین است، ایجاد شد. اتحاد پول و اندیشه در دوئل شهروندان مقابل کلیسا و اشرافی‌گری سبب شد

گروهی که در هنگام تولد محروم از مزایای موجود در مناسبات اشرافی و دینی دوران سده‌های میانه بودند، به سمت فرصت‌های جدیدی در زندگی اجتماعی قدم بردارند. در این نبرد، تفکر و اندیشه از پول و قدرت طرفداری کردند، بخاطر آن‌که افراد در این دوران از لایه‌های میانی و پایین جامعه برمی‌خاستند. بنابراین ماکیاولی نماینده‌ی مشهور و برجسته‌ی دوره نوزایی نیز، در همین مکتب جای دارد که درباره‌ی سیاست به تفکر می‌پردازد (عنایت، ۱۳۷۶: ۷۲-۷۳).

نظریه تفکیک بین دین و سیاست ماکیاولی، بیشتر مبتنی بر رساله معروف «شهریار» است که بر این اثر، نقدها و تفسیرهای فراوانی شده است. پرسش محوری و اساسی همه این نوشته‌ها این است که آیا در سیاست نادیده گرفتن موازین اخلاقی مجاز است؟ یا به بیان دیگر آیا ضرورتی دارد که زندگی سیاسی، در یک جامعه مدنی، همواره بر اصول و هنجارهای اخلاقی منطبق باشد؟ ماکیاولی خمیرمایه فعالیت‌های سیاسی را کسب و حفظ قدرت می‌داند. او معتقد است که نقش زور و تزویر در مسائل سیاسی، حیاتی است و در مسائل دولت نباید ملاحظات اخلاقی را در نظر گرفت. وی فضیلت شهریان و سیاستمداران را در کامیابی آنان می‌داند نه در وسایلی که به کار می‌برند. او نه تنها بر این دوگانگی میان اخلاق و سیاست، پای می‌فشارد (عنایت، ۲۳: ۱۳۷۶) بلکه به حاکم یا شهریار توصیه می‌کند که برای تحکیم قدرت خویش هر محذور اخلاقی را زیر پا بگذارد (انصاری زاده: ۱۳۹۵) ماکیاولی گرچه اخلاق را لازمه زندگی افراد می‌داند، پایبندی به آن را برای شهریار خطرناک می‌شمرد و از خطر تقوا برحذر می‌دارد (روشن، ۱۳۸۵: ۹۲) و بیان داشت: «هر که بخواهد در همه حال پرهیزکار باشد، در میان این همه ناپرهیزکاری سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت. از این رو شهریاری که بخواهد شهریاری را از کف ندهد، می‌باید شیوه‌های ناپرهیزکاری را بیاموزد و هر جا که نیاز باشد به کاربندد». وفاداری و درست‌پیمانی شهریار مطلوب است، اما دریغ که روزگار ما با درست‌پیمانی همیشگی سازگاری ندارد: «آزمون‌های دوران زندگی، ما را چنین آموخته است که شهریارانی که کارهای گران از دستشان برآمده است، آنانی بوده‌اند که راست‌کرداری را به چیزی نشمرده‌اند و با نیرنگ، آدمیان را به بازی گرفته‌اند و سرانجام بر آنان که راستی پیشه کردند، چیره گشتند» (عنایت، ۱۳۶۶: ۷۰). ماکیاولی ضمن برشماری فضایل و رذایلی که در وجود و سرشت انسان نهفته است، با ظرافت و زیرکی خاصی، بدون آنکه بر اخلاق و صفات پسندیده خط بطلان بکشد، به شهریار و حکمران زمان خود سفارش می‌کند که با حفظ ظاهر باید نشان دهد که کردارش بر اصول تقوا مبتنی است، ولی در عین حال از هر وسیله و تمهیدی که بنیان قدرت او را مستحکم می‌کند، فروگذار ننماید: چون به زعم او دولت‌ها را نمی‌توان با دعا و اوراد و موعظه مسیح اداره کرد زیرا در بسیاری از موارد ناگزیرند خلاف اصول عمل کنند. ماکیاولی معتقد است که دین از هر وسیله دیگری در ایجاد وحدت و تامین اطاعت برای حاکم بهتر است، بنابراین حاکم یا شهریار باید

برای استمرار قدرت خود، خود را متدین جلوه دهد. اما دین باید تابع قدرت شهریار باشد و در مواقع ضروری حاکم یا شهریار را مجاز میداند که برای حفظ قدرت، هر عمل خلاف دین را انجام دهد. اساساً شهریار، برای رسیدن به قدرت و حفظ آن، شهریار مجازاست از تمام شیوه‌ها و ابزارهای ممکن (دروغ و فریب، تقلب و تزویر، زور و سرکوب، جنایت و تبهکاری، پیمان شکنی و نقض عهد و...) استفاده کند، مشروط به اینکه تمام این رفتار ناشایست را پنهانی و سری انجام دهد. در نگاه ماکیاوولی از قدرت، قدرت تمام کمال در اختیار حاکم است و مردم باید از شهریار اطاعت کنند و شهریار از هرگونه قانون مستثنی است (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۴۸). ماکیاولی معتقد بود، دین ابزاری استبرای ثبات سیاسی کشورهاست. از این رو دین ابزاری است که به منظور نیل به ثبات در یک جامعه مطرح می‌شود. حائز اهمیت است که بگوییم اگرچه لوتر دولت و حکومت‌داری را امری الهی پنداشت و آن را با فر ایزدی توضیح می‌داد، ولی ماکیاولی دولت و شهریار را به مثابه امری اینجهانی تلقی و دین را به عنوان مطمئن‌ترین و آزموده‌ترین ابزاری به منظور مانع شده از تمایلات انسانی به سوی ضعف و زوال مورد سنجش قرار می‌دهد. از این رو وی ضمن عدم جدایی دین از سیاست، دین را به عنوان زیرمجموعه‌ای از اهداف سیاسی درمی‌آورد.

۳. اندرنامه نویسی در اندیشه سیاسی تنسر

«نامه تنسر»، موبد بزرگ دستگاه اردشیر، که می‌توان آن را مرام‌نامه دولت ساسانی در سال‌های آغازین آن بشمار آورد نیز، از دستمایه‌های شایسته برای شناخت اندیشه سیاسی و سیاست نامه نویسی مشرق زمین می‌باشد. این نامه به دست «تنسر» که رایزن و دبیر برجسته اردشیر بابکان هم بود، برای گشنسب، پادشاه طبرستان نوشته شده بود. انگیزه وی از نوشتن این نامه، روشن نمودن انگیزه‌ها و رفتار حکومت تازه به رهبری اردشیر و همچنین نظم نوینی که در حال پای گرفتن در کشور بوده برای دیگر بزرگان ایران زمین از جمله پادشاه طبرستان بوده است. همچنین این نوشتار، دارای آگاهی‌های چشمگیری از شرایط جامعه ایرانی در زمان پایانی اشکانیان و آغاز ساسانیان هم هست. نامه تنسر برای بازسازی شاهنشاهی آشفته ساسانیان هم شناخته شده است. تنسر در بخش‌های مختلف کتاب جامعه را به گروه‌های مختلف تقسیم کرده است و به ضرورت حفظ تمایز میان طبقات و نیروهای مختلف تاکید نموده است. این نیروها عباتند از دینداران، مردان مبارز، اندیشمندان و کشاورزان. این تقسیم بندی به روشنی حکمرانی و سلطه «فرد» را بر نظام سیاسی نشان می‌دهد (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). در ادامه به بررسی سیاست و قدرت و دین از منظر تنسر با نگاه به اندرنامه نویسی به منظور نیل به شناخت اصول حکمرانی است که در ذیل به تفصیل آن‌ها را توضیح خواهیم داد.

سرشت اندیشه زرتشتی و ایران‌شهری به سوی یک خوتایی است و از دل این تفکر، شهریاری متمرکز بروز می‌کند. مجموعه‌ای از قدرت، آیین و شوکت گرد هم می‌آیند تا بنیاد پادشاهی را بسازند، استوار سازند و زمینه سلطنت آرمانی را فراهم کنند. خانواده و تربیت لوازم کار را فراهم می‌کنند، آیین زرتشتی چارچوب نظری، مقام، شان و مرزها را تعریف می‌کند، بخت و اقبال خداوندی هم شوکت را تنظیم می‌نماید (رجایی، ۱۳۹۵: ۱۱۵). اصلی‌ترین مهره سیاست‌گذاری در ایران باستان شخص پادشاه است و تمام سیاست در ایران باستان حول محور تحلیل این شخصیت است (احمدوند، ۱۳۹۶: ۲۷). «نامه تنسر»، موبد بزرگ دستگاه اردشیر، که می‌توان آن را مرام‌نامه دولت ساسانی در سال‌های آغازین آن بشمار آورد نیز، از دستمایه‌های شایسته برای شناخت اندیشه سیاسی و سیاست‌نامه نویسی مشرق زمین می‌باشد. این نامه به دست «تَنسَر» که رایزن و دبیر برجسته اردشیر بابکان هم بود، برای گُشنَسب، پادشاه طبرستان نوشته شده بود. انگیزه وی از نوشتن این نامه، روشن نمودن انگیزه‌ها و رفتار حکومت تازه به رهبری اردشیر و همچنین نظم‌نوینی که در حال پای گرفتن در کشور بوده برای دیگر بزرگان ایران زمین از جمله پادشاه طبرستان بوده است. همچنین این نوشتار، دارای آگاهی‌های چشمگیری از شرایط جامعه ایرانی در زمان پایانی اشکانیان و آغاز ساسانیان هم هست. نامه تنسر برای بازسازی شاهنشاهی آشفته ساسانیان هم شناخته شده است. تنسر در بخش‌های مختلف کتاب جامعه را به گروه‌های مختلف تقسیم کرده است و به ضرورت حفظ تمایز میان طبقات و نیروهای مختلف تاکید نموده است. این نیروها عبادت‌انداز دینداران، مردان مبارز، اندیشمندان و کشاورزان. این تقسیم‌بندی به روشنی حکمرانی و سلطه «فرد» را بر نظام سیاسی نشان می‌دهد (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

نزد سیاست‌نامه نویسان، شاه خلیفه پروردگار در روی زمین بوده و پس از بسته شدن دایره نبوت و امامت جهت اصلاح حال بندگان و دفع ظالمان و طغیان‌گران، عامل جریان یافتن لطف الهی می‌باشد و به مصداق «توتی الملک لمن یشاء» شخصی را به پادشاهی بر می‌گزیند. چنین شخصی اگرچه از قدرت زیادی برخوردار است، اما خود قانون‌گذار نیست، بلکه در آیین کشور دارای اسلامی، هرگز حق مطلق وضع قانون در اختصاص اشخاص نبوده و اساساً قانون‌گذاری در معنای خاص آن هیچگاه از وظایف بشر به شمار نمی‌آید. پادشاه مطیع شریعت و عامل اجرای آن است (محمدی‌کیا، ۱۳۹۰: ۹۵). محور اصلی اندرزنامه‌های سیاسی تاکید بر حفظ قدرت پادشاه است. سیاست‌نامه نویسان همواره به نوعی جبر و تقدیر‌گرایی در نظم حاکم بر پدیده‌های سیاسی - اجتماعی اعتقاد داشتند و قدرت شاه را نیز ناشی از اقتدار مطلقه خداوند تلقی می‌کردند. اینان سلطنت را ناشی از اراده و مشیت الهی دانسته و اراده بشری را خارج از آن می‌دانستند. بنابراین در

این گونه آثار علاوه بر ترسیم اصول حفظ قدرت، یا اسباب ضعف آن به خصوصاتی که حاکم را بر طریق سنت و عدالت و شریعت وادارد نیز پرداخته‌اند. البته تاکید اندر زمانه‌ها بر زمامدار، منصوب مستقیم پروردگار و مسئول مستقیم در برابر او، آمیخته با «امتیاز انحصاری» قدرت زمامدار بر تابعانش، موجب رد مسئولیت در برابر شهروند شد، و در از میان بردن آزادی فردی مؤثر افتاد (شریف، ۱۳۷۵: ۲۶۴).

یکی از پایه‌های اصلی قدرت پادشاهی در اندیشه قدیم ایران و از صفات پادشاهان دوره اسلامی عدالت است. سیاست نامه نویسان عقیده داشتند که پادشاهی بدون دادگری استوار نمی‌ماند و دچار دگرگونی می‌شود. پایه چنین عدالتی که بنیان ساختمان دولت و پادشاهی است، اعتدال‌گرایی است و در مبانی فلسفی سیاست نامه نویسان اعتدال‌گرایی جزء فطرت بشر بوده و لازمه تداوم حیات بشری است. از نظر علمی اعتدال‌گرایی نه تنها زیان‌های افراط و تفریط را ندارد، بلکه سود فراوان هم دارد. عنصر اعتدال در فرهنگ ایرانیان باستان مورد توجه خاص بوده است. به عقیده حمید عنایت ایرانیان باستان در پرتو آموزش‌های زردشت پیش از ارسطو با آن آشنا بودند و آن را گرامی می‌داشتند. در مبانی فلسفی ایرانیان، عدالت آن است که هر چیزی در جای خویش نیکوست و هر کس در شأن و مقام مناسب خود قرار گیرد (عنایت، ۱۳۶۶: ۲۸۸).

برای فهم متن نامه تنسر باید زمینه، شرایط و تاریخ زمان را بررسی و سپس دریافت که این نوشته برای چه منظوری نوشته شده و قصد او در آن زمان چه بوده و چه هدفی داشته است. شرایط اواخر حکومت اشکانی، کم اعتبار شدن میراث ایران باستان، باورها و اساطیرش و جایگزینی ملوک الطوائفی و هلنیسم به جای آن بوده است. این شرایط تنسر را وادار کرد تا اندیشه خود را پرورش داده و در نشر آن نهایت کوشش را انجام دهد. تمام قصد او نمایش نظم کیهانی و زمینی کردن آن در قالب نوعی جدید از حکومت بود.

با شعله ور شدن دوباره اعتقادات و تفکرات ایران باستان قبل از دوران اسکندر و سرخوردگی های ایرانیان، افرادی مثل تنسر، زمینه را برای ظهور دوباره این اندیشه‌ها فراهم کردند. هدف ایجابی انقلاب تنسر همانا حکومت شاه آرمانی بود، در سرزمین آرمانی بر ویرانه های حکومت اشکانی با مجهولات فراوانی که مرحله به مرحله، تنسر آنها را جلو می‌برده و بر اساس الگویی پیشینی، با تکیه بر دین زرتشت به شرح پایه های آن پرداخته است. مهمترین غایت در نظر وی نظم و عدالت است که بدون آن این حکومت ناقص می‌نماید و منجر به تباهی دنیا می‌شود.

در ایران باستان ظرف اصلی سازماندهی اجتماعی طبقه است. هر فرد باید حدود مرز و طبقه خود را بشناسد و حقوق و تکالیف مخصوص داشته باشد و در هر طبقه که به دنیا آمده آموزش ببیند و

تربیت یابد. طبقات انتقال دهنده صفات و آداب بودند و اصلی ترین ساز و کار انتقال رفتارهای اجتماعی به شمار می‌رفتند. تمام تغییرات قدرتی و ثروتی باید در طبقه باشد که این امر رضایت همگان از وضع موجود و عدم شورش و انقلاب را در پی دارد (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۸۷). آنان از روش تربیتی خود در پی اهدافی بودند که موازی با نظریه ایرانشهری بود: تربیت ملی و قومی به منظور تحکیم ملیت، تربیت خانوادگی به منظور تحکیم واحد خانواده، تربیت مذهبی و اخلاقی، تربیت شغلی برای دوام طبقات و تثبیت وضع اجتماعی، تربیت بدنی به منظور سلامتی، نیرومندی و سلحشوری، فراهم کردن فعالیت‌ها و سرگرمی‌ها برای ایجاد فراغت و رفع بیکاری عامه برای جلوگیری از گناه. در جهان بینی مزدایی، نحوه خلقت چنان است که هر کسی برای مقام خاصی ساخته شده است. جامعه به مثابه اندام موجود زنده ای است که هر جزء کار خاصی را انجام می‌دهد (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۸۸). نظم سیاسی و اجتماعی تابع سلسله مراتبی است که همواره باید از آن حفاظت کرد. جامعه ساسانی تا دوران خود سازمان یافته ترین جامعه انسانی بر زمین بود و تخصص یافتگی در تمام نهادهای اجتماعی و سیاسی آن آشکار بود، که ریشه در باستان داشت (وکیلی، ۱۳۹۷: ۲۶۴).

تنسر بیان می‌کند که: «مردم در دین چهار اعضا دارند که آنها را اعضاء آریعه گویند و سر آنها پادشاه است. آدمی زاده بر این چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام، البته یکی با یکی نقل نکنند الا آنکه در جبلت یکی از ما اهلیتی شایع یابند، آن را بر شاه عرض کنند، بعد از تجریت موبدان و هرابده و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند، بغیر طایفه الحاق نمایند» (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۷). از این گفته‌ها روشن می‌شود که تنسر طبقات را در ذیل پادشاه با وظایف خاص خود در نظر می‌گیرد. البته استثنایی هم در نظر می‌گیرد که اگر در طبقه فردی لیاقت پیشرفت طبقاتی داشت با اذن شاه و بعد از بررسی موبدان این جابجایی امکان پذیر است و گرنه به هیچ وجه حرکت عمودی در طبقات ممکن و مقبول نیست و نظم مطلوب را به هم می‌زند. عموم مردم باید به کارهای خود مشغول باشند، چرا که اگر عامه به سیاست نزدیک شوند، شغل‌ها پراکنده می‌شود، تخصص رخت بر می‌بندد، جایگاه طبقاتی نابود می‌شود و عدالت، داد و امنیت نابود می‌شود (مینوی، ۱۳۵۴: ۶۱). باید توجه داشت که عدالت به مفهوم قرار دادن هر چیزی در جای خودش یکی از بنیان‌های اساسی اندیشه آشه ای^۴ است و یکی از وظایف ویژه حاکم است. این مفهوم به معنای اعتقاد، باور و عمل حاکم به رعایت سلسله مراتب است. حفظ سلسله مراتب همان عدل است که پادشاه باید داشته باشد. در هر طبقه اخلاق خاصی وجود دارد که نظم طبقات را ایجاد کرده و به هیچ عنوان نباید به هم ریزد. همانا پادشاه حافظ آن است و باید میراث گذشتگان را نگه داری کند، همانطور که عبّاد و زاهدان دین را

^۴: از آیین‌های ایران باستان

نگه داری می‌کنند، کار جنگ و نگهداری از سرزمین بر عهده سپاهیان است، کتابت و رسایل و محاسبات را دبیران و وزیران بر عهده می‌گیرند، بزرگان، تاجران و رعیت نیز به کارهای روزمره خود مشغولند (کریستنسن، ۱۳۶۷: ۱۴۷).

تنسر سفارش می‌کند که شاه برای حفظ قدرت و نظم طبقات باید کارهایی از قبیل اعتدال در کارها، سپردن امور به عقلا و کاردانان، خرد ورزی، دور اندیشی، آینده نگری، بهره گیری مناسب از زور و اجبار، گماشتن منهی و جاسوس انجام دهد (ازغندی، ۱۳۹۰: ۱۸). تنسر اگرچه شهریار را به تعادل و تدبیر فرا می‌خواند، اما این تعادل را رفتار متناسب با هر پدیده و گروه متفاوت می‌داند. در نگاه وی که طبعاً نگاهی منبعث از جهان بینی زرتشتی است هر کدام از سرشت های انسانی اقتضای سیاست متفاوتی دارد. کسانی که به خلاف رأی و امر پادشاه کاری سازند، بی طاعتی و ترک ادب کنند و هرکس به کار خویش مشغول نباشد فساد زیاد شده و عصیان می‌کنند، شاه باید با آنها برخورد شدید کند و در کشتن آنها اسراف کند چون نافرمانی از شاه بزرگترین گناه است (مینوی، ۱۳۵۴: ۶۱). تنسر به پادشاه سفارش می‌کند تا هر جا که نیاز باشد از زور و قهر استفاده کند. او در فقراتی دیگر به روشنی جواز شرعی تنبیه و سرکوب مردم را صادر می‌کند و از آن به عنوان رفتاری ستوده که ملک و دین بدان محکمتر شوند یاد می‌کند (حیدری نیا، ۱۳۸۶: ۹).

۲-۳. دین

اندیشمندان اسلامی به دلیل دو کارکرد دین، به این دیدگاه اعتقاد پیدا کردند: یکی به منظور تأسیس وحدت و انسجام فرهنگی و دیگری ارائه یک مقیاس و ملاک برای ارزیابی رفتار سیاسی جامعه و دولت. به همین جهت، نزد اینان این امر نقش مهمی در تامین مصالح عمومی و ایجاد اتفاق کلمه و قطع منازعه و وضع مقررات و حذف یا حل اختلاف و توزیع نقش‌ها و حفظ امانت‌های مردم داشت. اعتقاد به تلازم بین دین و سیاست بود که اندیشه اسلامی آن را به مثابه لازمه سلطنت حفظ کرده و خواهان اجرای شریعت بود. «و هر گه که کار دین با خلل باشد، مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و پادشاه را بی شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکار شود و خوارج زور آرند» (یوسفی‌راد، ۱۳۸۳: ۱۲۹). به گمان تنسر پادشاه برای صلاح جامعه حکومت می‌کند و این فرد، یعنی پادشاه مرکز نظام هستی حکومت و جامعه است. به عقیده تنسر، اگر یک خدای واحد کل نظام هستی را نظم می‌دهد، لذا در عرصه دین و سیاست هم تنها به یک پادشاه نیاز است

هیچ امری از جمله سیاست خارج از چارچوب دین، فهم نمی‌شد و با ظهور دین زرتشت، ارکان هستی‌شناسی ایرانی و پایه های اندیشه و فهم بر اساس آن نهادینه شد (رضایی، ۱۳۷۸: ۱۹). بنیادهای اندیشه تنسر به لحاظ هستی‌شناختی همان چارچوب های اندیشه زرتشت و دین بهی ایران

باستان را دارد (ازغندی، ۱۳۹۱: ۶). اندیشه ای قائم محور که بر اساس آن، تمام عالم با هم در ارتباط متقابل و پیوسته و بر اساس نظامی سراسری ادامه حیات می‌دهد. در این عالم دو نیرو به نام خیر و شر وجود دارند، که در حال نزاع دائمی هستند، نیروهای خیر در پی نظم و نیروهای اهریمن در پی آشوب هستند و این دو نیرو موجب حرکت جهان می‌شوند (عنایت، ۱۳۸۵: ۷۶). دین از مهمترین مفروضات در متون کلاسیک ایرانیان می‌باشد که در مفاهیمی همچون عدالت از آن استفاده شده است. در واقع یکی از بنیادی ترین مفاهیم در این اندیشه ایرانشهری مفهوم عدالت یا داد است. در قالب کیهان شناسی خیمه ای همه چیز متعادل است و عدالت به معنای آن است که هر وجود در جایگاه مقدر و محتوم خویش قرار گیرد (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۳۶). این مفهوم در نامه تنسر دست کم چهار بار و در معانی لازم و ملزوم آمده است:

- عدالت به معنای نظام و آیین و هماهنگی و مطابقت با این آیین و قانون.

- عدالت در برابر ظلم در معنای وسیع راستی.

- عدالت به معنای خویشکاری و نهادن هر چیز در جای درست خود و اشتغال هر کس به کار خویش.

- عدالت به معنای پیمان و حد وسط افراط و تفریط (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۹).

در اندیشه دینی تنسر اساس معیشت و نظام اخلاقی جامعه بر اصل خویشکاری و خودآیینی طبقات قرار دارد و به هر کس واجب است که تنها کار و پیشه ای که خاص و بایسته طبقه اوست بپردازد و تجاوز از حدود آن گناه و باعث ویرانی، آشوب و تهی شدن جامعه از عدالت می‌شود (ازغندی، ۱۳۹۱: ۱۳). در اندرنامه‌ها چگونگی به چنگ آوردن قدرت و نگاه داشتن آن بیان می‌شود که نامه تنسر یکی از این اندرنامه هاست. بر همین اساس این نامه را می‌توان به بخش هایی از قبیل: سنت های پادشاهی، دین و دولت و رابطه آنها، مراتب مردم و جامعه، امنیت و اقتصاد، مقررات و مجازات تقسیم نمود. روح حاکم بر این نامه نظم محور است و اندیشه ای که در یک تداوم هدف دار سیر می‌کند. از دل نظم کیهانی، آرمانشهر و از دل نظم دینی، فرد آشون یعنی شاه آرمانی و جامعه آشون یعنی طبقات آرمانی ایجاد می‌شود (احمدوند، ۱۳۸۹: ۸۵). دین و سیاست از نظر هستی شناسانه و نظری کاملاً مرتبطند، اما مصداق زمینی آنها جایگاه و کارکرد متمایزی دارد. یعنی در عرصه زندگی انسان دو کار ویژه متفاوت دارند که باید متمایز از یکدیگر به کار خود مشغول باشند (رجایی، ۱۳۹۵: ۸۰).

دین و ملک به یک شکم زادند، هرگز از یکدیگر جدا نشوند و صلاح، فساد، صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد. اینکه تنسر دین و سیاست را فرزندان همزاد می‌داند مهم است چون همزادی دلالت بر همبستگی و همترازی آنها دارد و در عین حال استقلال آنها از هم. دو برادری که یکی نیستند اما هم سنگ و هم ترازند (رجایی، ۱۳۹۵: ۷۹). وقتی قدرت پادشاه بر دین بهی استقرار یابد و دین توسط پادشاه نگهبانی شود، جامعه ای عادلانه و دادخواه برپا می‌شود، کشور به رفاه می‌رسد، مردم از ترس و ناامنی فارغ می‌شوند، علم رشد می‌کند، فرهنگ حفظ می‌شود، اخلاق و رفتار تعالی می‌یابد، انسان‌ها بخشنده، دادگر و شکرگزار می‌شوند (دیلیم صالحی، ۱۳۸۴: ۷۵).

در رابطه دین و سیاست همیشه دین به نفع سیاست و در جهت تثبیت قدرت قدم بر می‌دارد و هیچ چیزی مشروع و مصوب نمی‌شود مگر اینکه به تصویب یک مغ رسیده باشد (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۵۶). در دوران ساسانیان اثبات سر سپردگی شهریان به آئین نه تنها برای اتصال آنها با اورمزد بلکه دلیل احترام به جهان بینی رایج و ترس از قدرت طبقه دینی نیز بود. از منظر آنان شاه غیر دیندار از طرف اهریمن است و باید طرد و خلع شود (رضایی راد، ۱۳۸۷: ۳۰۵). در آئین بهی، شاهی دین است و دین شاهی است، بزرگی شاهی در بندگی دین و بزرگی دین در شاهی است. اگر در نظر بگیریم که دین زرتشتی در کوچکترین حوادث و وقایع زندگی دخالت داشته و هر فردی در شبانه روز چقدر درگیر دین بوده آن وقت آشکار می‌گردد که دین در چه جایگاهی و نقش روحانیت چقدر پررنگ بوده است (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۸۵). حتی قانون همان احکام دینی بود که به صورت جامع در دینکرد جمع آوری شده است (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۸۴).

با وجودی که در نامه تنسر شاهد همسویی دین و سیاست حاکمیت هستیم، ولی در رابطه دین و سیاست، همیشه دین به نفع سیاست و قدرت، در پوششی از مصلحت و بدعت کنار گذاشته می‌شود. تنسر بر این باور است که پادشاه تجلی حق و عدالت است و هیچگاه ظلم نخواهد کرد و حتی اگر در رفتار ظاهری، پادشاه ظالم به نظر برسد، ناشی از جهل مردم جامعه در ارتباط با مصادیق حق و عدالت است. در کل می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که پیشنهاد تنسر، دین را بر عهده روحانیون و سیاست و قدرت را بر عهده پادشاه قرار دادن است. در نامه تنسر در باب اندرز سیاسی به پادشاه توصیه می‌شود که کم آزاری پیشه کند و نیکان و بی‌گناهان را نرنجاند تا درازای عمر باشد، دیگر در آبادانی سعی نماید تا مال بسیار بی‌ظلم و رنج مردم حاصل آید. دیگر آن که از ایل و یاغی باخبر باشد و بیدار و هوشیار تا خللی روی ننماید. دیگر آن که دشمن کوچک و کار اندک خرد شمارد تا در اندیشه بزرگ نیفتد. از طرفی، وظیفه سلطان است که حقوق زیردستان و حق دیگران را رعایت کند، با دادگری و عدالت آنان را راضی نگه دارد و در حق آنان نیکی کند. خواجه نصیرالدین طوسی

در نصایحی که به اباقاخان مغولی دارد، او را به رعایت حقوق و عدم ظلم و آزار(احمدی طباطبایی، ۱۳۸۷:۱۴۱) و کم کردن مالیات تشویق می‌کند.

نتیجه گیری

اندرزنامه و یا سیاست نامه در متون سیاسی، از روش های کمک به حکمرانی و حاکمیت در کشورهای صاحب سبک در امور سیاسی - اجتماعی است که منجر به تصمیمات مناسب برای حل مسائل جوامع است؛ ضمن آنکه مخاطب این نوشته ها، اغلب تصمیم سازان حکومتی بوده اند. از طرف دیگر با مطالعه سیاستنامه ها چنین مشاهده می شود که اغلب گردآوردندگان از میان نخبگان سیاسی عصر خود بوده اند و بعضا نزدیکی زیادی به حاکم زمان داشته اند. این متون شامل مفاهیم ساده ای از قدرت و حفظ و تثبیت آن، عدالت، انتخاب، اخلاق، مصلحت، توصیه و مشروعیت سازی هستند و در مواردی نیز توأم با خشونت و افراط. زیرا به عقیده اغلب سیاستنامه نویسان، فضای حکمرانی نمی تواند به طور محض عادلانه و عاری از اشتباه باشد. یکی از مهمترین مفروضه های موجود در این خصوص نظریه جدایی اخلاق از سیاست و جدایی دین از سیاست است که در بین نویسندگان سیاست نامه ها به ویژه در اندیشه سیاسی غرب جایگاه خاص خود را دارد. به عنوان مثال نظریه تفکیک بین دین، اخلاق و سیاست ماکیاولی که مبتنی بر رساله شهريار است. ماکیاولی مبنای سیاست را کسب و تثبیت قدرت می‌داند. وی معتقد به اجتناب ناپذیر بودن نقش زور در فرایند قدرت بوده و تنها راه حفظ حکومت را در یک حاکم مستبد می‌پندارد. ماکیاولی نه تنها در جدایی اخلاق و دین و سیاست از یکدیگر اصرار دارد، بلکه بر اولیت سیاست بر اخلاق و دین نیز تاکید موکد دارد. در کل می توان اینگونه عنوان نمود که جوهره اصلی دیدگاه های تنسر و ماکیاولی آن است که باید میان اصول اخلاق و ملزومات سیاست تفاوت و تمایز قائل شد و بر طبق واقعیت و فرض گرفتن منافع و مصالح، دست به کنش سیاسی زد. بر اساس این رویکرد، اولویت توجه به اخلاق در عرصه سیاست به شکست می‌انجامد.

منابع

- ابطحی، مصطفی؛ آرایش؛ سالاری سردری، فرضعلی (۱۳۹۷)، «بررسی و تبیین حکمرانی شایسته در رویکرد حکمرانی نظام جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه راهبرد سیاسی، سال دوم، شماره ۵، صص ۷۲-۴۶.
- احمدوند، شجاع، (۱۳۸۹)، «منظومه های معنادار در پشتیبان حکومت آرمانی در اندیشه سیاسی ایران»، فصل نامه پژوهش سیاست، سال دوازدهم.
- احمدوند، شجاع، (۱۳۹۶)، اندیشه سیاسی در ایران باستان، تهران، انتشارات سمت.
- احمدی طباطبایی، محمدرضا (۱۳۸۷)، اخلاق و سیاست: رویکردی اسلامی و تطبیقی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه امام صادق.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶)، «پند نیکان: آیین حکومت‌داری در کلیله و دمنه»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره یازدهم.
- اشرف نظری، علی (۱۳۹۵)، «واقع‌گرایی سیاسی در آینه سیاست نامه نویسی بازخوانی اندیشه سیاسی ماکیاوول و خواجه نظام الملک طوسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۰۴.
- انصاری زاده، موسی‌الرضا (۱۳۹۵)، «اخلاق سیاسی در اندیشه حضرت آیت الله خامنه‌ای»، پایان‌نامه‌ی، دانشگاه مرکزی حوزه علمیه قم.
- بلوم، لیندل (۱۳۷۳)، نظریه های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، دو جلد، تهران: انتشارات آران
- پیرنیا، حسین، (۱۳۸۶)، ایران باستان از آغاز تا صدر اسلام، تهران، نشر دبیر.
- حیدری نیا، صادق، (۱۳۸۶)، شهریار ایرانی، تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- دیلیم صالحی، بهروز، (۱۳۸۴)، از نظم سیاسی تا نظم کیهانی در اندیشه ایرانی، تهران، نشریاز
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۴)، معرکه جهانی‌بینی‌ها (در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان)، تهران: احیاء کتاب.

- رجب زاده، هاشم (۱۳۷۳)، *خواجه رشیدالدین فضل ا...، تهران: طرح نو.*
- رضایی راد، محمد (۱۳۷۸)، *مبانی اندیشه در خرد مزدایی، تهران، نشر طرح نو.*
- روشن، بابک (۱۳۸۵)، «سیاست و مسئله دست های آلوده»، *چشم انداز ایران*، شماره ۳۶.
- شریف، مارال (۱۳۷۵)، *تاریخ فلسفه در اسلام*، جلد دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۶۹)، *سیمای دیگر ماکیاول*، تهران: امیرکبیر.
- صنایی، علی؛ رضوانی؛ محمد علی (۱۳۸۱)، «تجارت الکترونیکی و دولت الکترونیکی؛ درس- های از تجربه ژاپن و چند کشور در حال توسعه برای ایران»، *پژوهش نامه بازرگان*، شماره ۲۱.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۲)، *تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا: جدال قدیم و جدید*، بخش نخست، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۵۷)، *خواجه نظام الملک*، تهران: طرح نو.
- عنایت، حمید (۱۳۷۶)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۱۴)، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: بی جا.
- کلگ، استوارت آر (۱۳۷۹)، *چارچوب های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گرجی، (۱۳۹۶)، «حکومت داری و حکمرانی خوب»، *چالش های جهان*، سال سوم، شماره ۱ (پیاپی ۹).
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۵)، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، ویرایش دوم، تهران: نشر مرکز.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۷)، *گفتارها*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- محمدی کیا، طیبه (۱۳۹۰)، «خواجه رشیدالدین فضل الله مورخ سیاست مدار محمدی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۵۵، صص ۹۴ تا ۱۰۱.

- مسعودی، ابوالحسن (۱۳۷۴)، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم، جلد اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقدم، سعید (۱۳۹۳)، « بررسی روش شناسی بنیادین سیاست نامه نویسی در دورهٔ میانه»، م **عرفت فرهنگی اجتماعی**، سال پنجم، شماره ۴ (پیاپی ۲۰).
- مینوی، مجتبی، (۱۳۵۴)، **نامه تنسر به گشتاسب**، تهران، نشر خوارزمی، چاپ دوم.
- هداوند، مهدی (۱۳۸۴)، «حکمرانی خوب، توسعه و حقوق بشر»، **حقوق اساسی**، شماره ۴.
- یوسفی‌راد، مرتضی (۱۳۸۳)، «متدلوژی سیاست‌نامه‌نویسی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، شماره ۲۸، زمستان، ص ۱۲۳-۱۵۹.

منابع لاتین

- Kaufmann, Danial (2010), "The World Wide Governance Indicators: Methodology and Analytical Issues", **The World Bank Development Ressarch Group Macro economics and Growth Team September**
- Plumptre, Tim and Jhon Graham (1999), "Governance and Good Governance International and Aboriginal Perspectives", **Institute on Governance**, December 3.